

Doc\_Number: KL0000004

## نامه مهم مهدی کربوی خطاب به ملت ایران و افشاگری جدید

### قبای آقاییان لای در مانده است



نامه مهدی کربوی خطاب به ملت ایران: محکمه واقعی در میان مردم است و باید به میان مردم رفت و دید که آنها چه کسی را محکوم می کنند و چه کسی را صیای حق خواهی خود می دانند/ خدایا به توبانه می برم از این فجایعی که جمعی مسبب آن بوده اند و نه تنها مایه ننگ جمهوری اسلامی که مایه ننگ ایران شده است.

#### بسم الله الرحمن الرحيم

#### ملت شریف و تاریخ ساز ایران

آنچنانکه می دانید خادم شما در روزهای پس از انتخابات و در تدبیر حوادثی که در سه ماهه گذشته از سر این مملکت و نظام گذشته است، نامه های هشدار دهنده و آگاه کننده پی در پی و متناوبی را خطاب به مسئولین امر نوشته است بدین امید که گشایشی حاصل گردد و میاد که حقی ضایع شود و ظلمی صورت بگیرد و ظلم و آه مظلومان دامان ما را بگیرد و رها نسازد؛ چه آنکه به توصیه دین و تجربه تاریخ می دانیم که: الملک یقیقی مع الکفر و لا یقیقی مع الظلم.

سه ماه از سر مملکت ما گذشت، اما چگونه سه ماهی؟ اگر در انتخابات ریاست جمهوری نهم ما ساعتی به خواب رفتم و بیدار که شدیم، گویا که به خواب اصحاب کفیه فرو رفته باشیم، همه چیز را دگرگون شده دیدیم؛ در انتخابات ریاست جمهوری اخیر اما همانطور که بیشتر هم گفته ام دیگر بیدار ماندن تا صبح هم کارساز نبود؛ چراکه قبح دردی شایسته ریخته و این بار کار به رهنرزی رسیده بود. این اما تازه اول ماجرا بود. هیچ گاه برای من قابل پیش بینی نبود که یک روز در جمهوری اسلامی به تظاهرات آرام و مسالمت آمیز مردم چنین پاسخ دهند که دادند. پرسش و اتهام مردم درباره سرنوشته رایبی که داده بودند را پاسخ دادند اما نه با برهات و منطق که با گلوله و باتوم و چماق و ضرب و شتم. در کچه و خیابانها هر آنچه را که دور از انتظار بود دیدم؛ صحنه هایی که خاطرات دوران جوانی ما را زنده می کرد. به مرور زمان و در گذر حوادث اما خبرهایی دیگر رسید از شکنجه و انجام اعمال حیرت آور از درون بازداشتگاههای بی نام و نشان؛ خبرهایی که بر حیرت من و هر ناظر و بیننده ای می افزود. افرادی می آمدند و نقل می کردند یا با سند و شهادت نشان می دادند در ایام محیس چه از سر آنها که نگذشته است؟

خدایا مهدی کربوی چه می دید و چه می شنوید؟ یا للعجب؛ کاش او زنده نبود و نمی دید که روزی در جمهوری اسلامی شهروندی نزد او بیاید و شکوه کند که در ساختمانی بی نام و نشان، توسط افرادی بی نام و نشان ترهر عمل فجیع و غیر معمولی بر او صورت گرفته است: از لخت و عریان کردن افراد و نشانند آنها در مقابل یکدیگر تا فحاشی های وقیحانه و اذرار کردن در صورت آنها و رها کردن چشم و دست بسته دختران و پسران در بیابان. اینها کم نبود که خبر از تجاوز به دختران و پسران در بازداشتگاهها نیز رسید. با خود گفتم که سه دهه پس از انقلاب و دو دهه پس از فوت امام به راستی ما به کجا رسیده ایم؟

طبیعی بود که رگهای غیرت به جوش آیند، که مگر می شد با شنیدن این اخبار و گزارش ها آرام نشست و سر راحت بر بالین گذاشت؟ اینچنین بود که دست به نوشتن نامه ای خطاب به رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بردم. نوشتم که خبر از تجاوز و شکنجه و انجام اعمال غیر معمول می رسد و من بی هیچ داورى از شما می خواهم که تحقیق کنید و دریابید که آیا چنین فجایعی رخ داده است یا نه؟ این نامه که منتشر شد اما پاسخ آن، هياهوهای پستار بود که آغازین گرفت و پارسی از دشمنان و تهدید بود که بر سر من باریدن گرفت. خطیان جمعه در اقدامی هماهنگ و برنامه دار دستورالعمل های ادارى، از تریبون نمازجمعه هرآنچه توانستند علیه من گفتند و به من نسبت دادند. اینچنین بود که تردیدهای من جدی تر شد. با خود گفتم که اگر چنین فجایعی رخ نداده بود می گفتمند که رخ نداده است، اما حملاتی بدین صورت غیر معمول از تریبون های کوچک و بزرگ نماز جمعه و فحاشی هایی چنین نامعول از سوی برخی مطبوعات نشان از آن دارد که آتشی به خرمن عده ای افتاده است. خود را مکلف دیدم که بایستم و از میدان به در نشوم.

نامه ای که به رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نوشته بودم برای بررسی در اختیار رئیس قوه قضاییه وقت قرار گرفت و آیت الله شاهرودی نیز دستور پیگیری ماجرا را به دادستان کل کشور آقای درویش داد. آقای درویش تماسی با من گرفت و مقرر شد تا نماینده ای را نزد من بفرستد. آن نماینده آمد و من از باب نمونه، فردی را که مدعی بود علاوه بر شکنجه مورد تجاوز نیز قرار گرفته است، به ایشان معرفی کردم. نماینده آقای درویش نیز تأکید کرد که کسی از ماجرا باخبر نشود تا خللی در روند رسیدگی پدیدار نگردد و حتی در خواست کرد که بازجویی خارج از محل دفتر من و در مکانی دیگر صورت پذیرد که کاملاً محفوظ بماند. تا اینجا کار برخوردها معقول بود. تا اینکه بای دادستان اکنون معزول تهران به ماجرا گوشه شده شد. او تماسی با من گرفت و گفت که نماینده ای را برای بررسی ماجرا به ملاقاتم می فرستد. آن فرد آمد و از من شاهد خواست. صحیح آن بود که من مطابق فراری که با نماینده آقای درویش گذاشته بودم، می گفتم که به دستور آقای شاهرودی، اکنون آقای درویش و نماینده ایشان درحال پیگیری ماجرا هستند و از من خواسته اند که اطلاعات خود را با فرد دیگری در میان نگذارم. اما از آنجا که درکار خود مشکلی نمی دیدم و بنا را بر احقاق حق و تعامل با مسئولان می دیدم، به نماینده دادستان معزول تهران این فرصت را دادم که در اتاقی در دفتر کارم با همان شاهدهی که نماینده آقای درویش نیز بای سخنش نشسته بود ملاقات کند و شرح شکوه و شکایت او را بشنوند. گفتم که اگر می خواهید مکان دیگری را برای ملاقات با آن شاهد معین کنید که نماینده دادستان تهران اما برخلاف نماینده آقای درویش گفت انجام ملاقات در دفتر خود من را مناسبتر تشخیص داد.

بر خلاف ملاقات اول که به خوبی انجام شد این ملاقات اما صورتی دیگر به خود گرفت. آنچنانکه در اثنای جلسه آن پسر بیرون آمد و گفت که اینها به دنبال چیز دیگری هستند و دعوی پیگیری قضایی ندارند، بلکه در اندیشه برخورد سیاسی و باک کردن صورت مساله اند. گفت که نماینده دادستان تهران می خواهد که همراه او به پزشکی قانونی بروم. او را مجاب کردم که همراه آنها بروم. در راه اما آنها به بازجویی سیاسی خود ادامه داده و به او گفته بودند که تو باید به خاطر خدا و به خاطر خانواده و آبرویت سکوت می کنی و نباید آلت دست سیاستاران می شوی و بسیاری سخنان دیگر از این دست که اکنون مجال شرح آن نیست.

آن روز گذشت و فردای آن، همان پسر، وحشت زده نزد من آمد و گفت که رفته اند و در محله از خانه و همسایه دربارہ او تحقیق کرده اند. گفتم وحشت نکن، هدف آنها کشف حقیقت است. پسر اما باری دیگر به من مراجعه کرد و گفت که آنها ماجرا را به پدر او گفته اند و آبرویش رفته است و پدر او مدام گریه می کند. از پسر خواستم که پدرش را نزد من آورد تا با او سخن بگویم و آرامش کنم. آن پسر اما رفت و دیگر خبری از او نشد. پس از مدتی سه شنبه گذشته پدر به سراغ من آمد درحالیکه نگران فرزندش نیز بود. مردی بیش از هفتاد ساله و محترم را دیدم که اندوه از چهره و سخنش می بارید. می گفتم ما مسلمانان و مذهبی هستیم و چرا با ما چنین کردند؟ عکس هایی را از جیب خود درآورد و نشانم داد تا از سابقه شان گفته باشد. تصویرهایی از زمان جنگ که پسر مجروحش را خوابیده بر تخت بیمارستان نشان می داد، درحالیکه رهبری فعلی - رئیس جمهور وقت- در عیادت از مجروحین بر سر تخت او ایستاده و درحال بوسیدن فرزند مجروح اوست و فرزندش نیز دست خود را بر گردن ایشان انداخته است. می گفتم که سابقه ما آن بوده است و امروز ما نیز چنین است. شکوه و شکایت داشت که آبروی ما را در محله برده اند و از کسی محله نیز دربارہ ما پرسیده اند. می گفتم که من در خانه مان وحشت دارم. او را در ماشین پی سوار کرده و درباره پرسش سوال پرسش کرده اند و او هم توضیح داده بود که فرزندش دانشجو و صادق و راستگوست. با این حال به این نیز بسنده نشده بود. می گفتم که بعد از این به خانه آمدم و ساعتی بعد رنگ خانه به صدا درآمد. پایین آمدم و در را باز کردم اما کسی نبود، بالا که آمدم دوباره رنگ خانه به صدا درآمد و دوباره در را باز کردم و کسی را ندیدم. این اتفاق برای بار سوم هم افتاده بود و این بار که او در را گشوده بود با موتورسیاروی روبرو شده بود که در مقابل خانه آنها قرار گرفته و فردی نیز با چهره مهیب بر ترک آن درحال عکس برداری از خانه آنها و داد و فریاد و بدگوی علییه شان در محله بود. پدر می گفتم که با این اتفاقات ما در این خانه دیگر امنیت و آرامش نداریم.

دو‏با اینها ماموربا تحقیق بودند نه برای تسفح حقیقت و دستبازیرت فضاوت آمده بودند. واین سببچه و دستبورد ما بود از اولین سندی که در اختیار دستگاه قضایی قرار دادیم. دستگاه قضایی در نظام اسلامی که خود را با رویه حضرت امیر معقاسبه می کند، برای تحقیق قضایی به هدف تهدید، موربوسوار مسلح سراع نشانگان فرستاده بود. شمر است از بردن نام حضرت امیری که برای کندن خلخال از پای یک زن یهودی به خود می بیچید و اسونه عدالت بود و باری نیز که در دادگاه به شکایت یک یهودی حاضر شد و قاضی نام ایشان را به کتبه برد، به اعتراض گفت که در بیشگاه فضاوت، من و این یهودی با هم برابریم.

و من امروز شرح این ماجراها را می گویم تا مردم بدانند و چنین اتفاقاتی را با رفتار علوی قیاس نگیرند. می گویم، تا در تاریخ بماند که چگونه عده ای در این مملکت جادر حیا را دریدند و عبرت دین و کشتور را جریحه دار کردند و آندگان نکویند که این ظلم‌ها بر فرزندان این آب و خاک رفت اما صدایی برخواست و کسبی فریاد خود را به اعتراض حیایی که دریده شده بود بلند نکرد.

بدین ترتیب حوادثی که از سر یکی از شهود ما گذشت درسی شد تا بقیه شهود را دست و پا بسته در اختیار دادستان معرول تهران قرار ندهیم. دادستان کل کشور آقای درّی نیز از سمت خود برکنار شده و بنابراین تمام درها بسته نشده بود. این درحالی بود که فحاشتی‌ها علیه مهدی کرویّی از تریبون های رسمی و توسط مطبوعاتی که از بول بیت المال ارتزاق می کردند نیز هر روز فروزی می گرفت. اینجنین بود که نامه ای به ریاست جدید قوه قضائیه نوشتیم و درخواست دادخواهی و رسیدگی به ماجراها را کردیم. در نتیجه ی این نامه بود که کمیته ای سه نفره به دستور ریاست جدید قوه قضایه تشکیل و مسئول بگیری حوادث بعد از انتخابات و رسیدگی به شکایات خانواده مضدومین روحی و جسمی شد. جلسه اول تشکیل شد که جلسه خوبی هم بود. در این جلسه علاوه بر بسندی که بیشتر در اختیار دادستان تهران و دادستان کل کشور قرار داده بودم، دو سند دیگر نیز ارائه کردم که اکنون بر خود می بینم شرح کامل نری از آنها را برای شما مردم کرایش دهم.

بسند دوم که با مدارک کامل نیز همراه بود شرح ماجرای رفته بر خانمی بود که در تظاهرات خیابانی بازداشت شده و آنچنانکه خودش می گفت در مانشین با پرامدگی های جسمی او ور رفته بودند و وقتی که به محل مورد نظر رسیدند از او خواسته بودند شلواریش را از پایش دراورد که او نپذیرفته اما آنها او را درحالی که به زمین نیز افتاده بود مجبور به درآوردن شلواریش کرده بودند. در همین اتنا مسئول بالاتری آمده و اعتراض کرده بود که اینجا چه خبر است و ماموران گفته بودند که او از بی حیایی لیاستش را دراویژه و خود را بر زمین انداخته استپ تا برای ما را ببرد؛ حال آنکه آن زن نیز قهر می زده و داد و بیداد می کرده است که آنها به زور با او چنین کرده اند. ولله اعلم!

بسند سوم نیز مربوط به جوانی بود که عضو یکی از گروههای سیاسی قانونی هم بود و مادرش با من تماس گرفته و او را نزد من فرستاده بود.او خودش مدارک پزشکی قانونی و همچنین یک سبی دی که همراه دانست که نشانگر ضرب و شتم شندیش بود. این فرد مدعی نبود که مورد تجاوز قرار گرفته است اما عکس ها نشانگر التهاب و قرمزی معقد او نیز بود.می گفت که در زیر شکمچه و کتک بیوسس بوده و نمی داند که با او چه کرده اند و اگر مورد تجاوز قرار گرفته نیز نفهمیده است. پزشکی قانونی نیز در این خصوص با نایب التهاب معقدی، بررسی بینستر را بنازمنند نامه جدید و حکم قضایی دانسته بود. او پنج روز در بازداشتت به سربریده بود اما در این چند روز آنجان به صورت بی در پی مورد ضرب و شتم سنگین قرار گرفته بود که ماموران تصور کرده بودند او مردنی است و بنابراین گفته بودند که می خواهیم تو را به اوین منتقل کنیم اما در نهایت چنینم و دست بسته در بیابان رهایش کرده بودند. باللعجب!

اینها سه سند کتبی بود که در جلسه اول ارائه کردم و درباره دو سند دیگر نیز به صورت شفاهی صحت کزیدم و گفتم که این دو مورد نیز مطرح است اما بسندی کتبی در خصوص آنها وجود ندارد. یکی از آنها ترانه موسوی واقعی بود که گفتم خانواده اش به ما راه نمی دهند و بهتر است که شما خود با هدف تحقیق، ماجرا را دادخواهی و بگیری کنید. شماهد صحت ماجرا هم تلاش مذبوحانه ای بود که عده ای برای بساختن ترانه موسوی قلابی ایجاب داده بودند. کمیته اگر کرایش تحقیق بود باید به سراع مختل شنیبانی می رفت که آن فیلم کاذبی را برای بخش در رسانه ملی ساخته بودند؛ همانهایی که به خانواده ترانه موسوی قلابی گفته بودند "شما کاری با ترانه واقعی نداشته باشید، آن را خودمال حل می کنیم". گوئی مهدی کرویّی همه جرمش این بود که اسرار ماجرای «برانه» را هویدا کرده و از سناریویی منشاء به سناریویی قتل های زنجیره ای برده برداشته بود. زبان سرخ او ستر ستر زورنامه اعتماد ملی را نیز بر باد داد که به مرض افشایی این ماجرا روزنامه نیز تعطیل شد. ماجرای ترانه واقعی را آنچنانکه شنیده بودم به صورت شفاهی برای کمیته بازگو کردم. ترانه موسوی به همراه یک دختر و چند پسر دیگر در مقابل مسجد قبا در روز مراسم سالگرد آیت الله بوهنسی بازداشتت شده بودند. دخترها پس از بازداشت شماره تلفن خانه شان را ردوبدل می کنند تا هر یک که آزاد شد خانواده دیگری را از بی خبری بیرون آورد. آنها در همان روزهای بازداشتت و درمیانه ضرب و شتم ها و به هنگام انتقال از یک مکان به مکانی دیگر متوجه عبیت ترانه موسوی می شونند. بدین ترتیب آن دختر دیگر وقتی که آزاد می شود با خانواده ترانه و همچنین با کمیته بگیری تماس گرفته و گفته است که ترانه با ما بوده و معقود شده است. مادر ترانه اما که گويا بسیار می ترسید گفته بود که دیگر با او تماس نگیرند. این دختر در کمیته بگیری انتخابات و آقای موسوی نیز حاضر شده و تمام توضیحات لازم را در خصوص ترانه واقعی داده بود. از هیات سه نفره خواستیم که حقیقت یابی در خصوص این سند شفاهی را نیز ایجام دهند و از آنجا که هویت سناریونویسان درباره ترانه قلابی روشن بود، راههای حقیقت یابی نیز در دسترس و آسان به نظر می رسید. من بر این تصور بودم که در دستگاه قضایی علوی، از ما انتزاعی کافی است تا آنها به سر بدهند. ولله اعلم!

بسند شفاهی دومی که در همان جلسه اول ارائه کردم مربوط به خانمی بود به نام سعیده بورآقایی. گفتم که درباره فردی به این نام هم به من خبرهایی داده اند و می گویند فرزند جانباز است که البته چون خود در خصوص آن خبر ندانستیم و خانواده او را ندیده بودم درخصوص او محکم صحتت نکردم و خیلی سطحی از کنار آن گذشتیم و در همین حد ائشاره کردم که به هرحال برای او در تهران مجلس ختمی هم برگزار نشده است. این سبست ترین موردی بود که در جلسه اول ما با کمیته سه نفره بدان ائشاره شد و خیلی سسریع نیز از آن گذشتیم.

دو روز بعد از این جلسه اما در ادامه بگیری هایم در خصوص این مورد خاص که اطلاع شنخصی ام در موردش کمتر بود ملاحظاتی دانستیم با خانمی که خواهر بانئی خانم بورآقایی بود. او گفت که پدریشان جانباز نبوده و شنش سناک پیش فوت کرده است. او از من آدرس محل سکونت مادر سعیده را می خواست که زن پدرش بود و می گفت رابطه بنان با آنها قطع است و او از محل سکونت آنها خبری ندارد. من نیز از آنجا که آدرسی از خانواده سعیده ندانستیم از آقای معقسه در ستاد آقای موسوی که این گرایش را به ما داده بود آدرس خانواده آنها را طلب کردم که ایشان ندادند از آن رو که روند تحقیقاتشان خراب شود و آن خانواده ترسند. تلفنی نتواستیم از آقای معقسه محل سکونت را بگیرم و در نهایت او را فاتح کردم که شنبه هفته گذشته درجلسه ای با حضور خواهر یانئی سعیده شرکت کند. بدین ترتیب آقای معقسه و خواهر سعیده را ربوروی هم نشاندم و به سعیده گفتم که انشاءالله خواهرت کئشته نشده است که او گفت این عکس منتسبر شده متعلق به خواهر اوست و او قطعا کئشته نشده است. از آقای معقسه خواستیم که آدرس محل سکونت خانواده سعیده را به خواهر بانئی او بدهد که اگر چنین نکند ابهامی برای خواهر او ایجا خواهد شد. آقای معقسه اما در اینجا به من گفت که ماجرای مرگ سعیده و آنچه تاکنون روایت شده بود کمی شک برانگیز است چراکه ما فهمیده ایم پدر او جانباز نبوده و شنش سناک پیش فوت کرده و سعیده چندبار نیز سابقه فرار از خانه دانسته است. من گفتم که شما کاری با این نکات نداشته باشید و برای رفع ابهام آدرس را به خواهر بانئی سعیده بدهید که در نهایت نیز آقای معقسه آدرس را به ایشان دادند.

این ماجرا گذشت و روز دوشنبه هفته پیش بود که آقای محسنی اژه ای در تماسی از من خواست که در جلسه ساعت دوبعدازظهر کمیته حاضر شوم و بدین ترتیب جلسه دوم کمیته نیز برگزار شد. اعضای کمیته در ابتدای جلسه با ائشاره به اینکه می خواهند به بررسی هایشان ادامه دهند بدون آنکه درباره سندهای کتبی ارائه شده و ترانه موسوی هیچ بحثی انجام دهند بیکاره از من پرسیدند که آیا گرایش و سخن جدیدی درباره سعیده بورآقایی دارم یا نه؟ که من شرح ماجرای دیدار خود با خواهر او را بازگو کردم و گفتم که نه تنها برخلاف آنچه گفته بودند پدر سعیده جانباز نبوده که شنش سناک پیش فوت نموده و سعیده چند بار از خانه فرار نیز کرده است و اینکه می گویند در هنگام لله اکثر گفتن به او تیراندازی شده هم صحت ندارد. و نقل کردم که این نکات از آقای معقسه نیز به من گفته اند و شرح دیدار خود با خواهر بانئی سعیده و سخنان آقای معقسه را هم بازگو کردم. جالب اما آنجا بود که در این جلسه به جز این موضوع که از ابتدا نیز من به عنوان سند شفاهی و به چندان محکم به آن ائشاره کرده بودم، صحتی درباره آن سه سند کتبی نشند و درباره ترانه هم صرفا بحث کوتاهی درگرفت.

در ادامه این جلسه البته بحثی طلبگی هم در گرفت درباره سخنانی که آقای رئیسدی در میانه جلسه اول و دوم با خبرنگاران درمیان گذاشته و گفته بود:«اطهارات کرویّی باید بررسی شود.» البته آقای خلعی معاونت از آقای رئیسدی از «بررسی اطهارات و مستندات» سخن گفته بود. من بدین ترتیب در جلسه گفتم که آنچه ما با شما درمیان گذاشته بودیم صرفا اطهارات و مدعیات نبود بلکه مستندات بود و درقالب سبی دی ارائه شده بود. گفتند سبی دی که سند نمی شند و من نیز گفتم که مگر در حین ارتکاب تجاوز می توانسته ام فیلمبرداری کنم که اکنون فیلم آن را در اختیار شما قرار دهم، و مگر من در محل ارتکاب جرم حاضر بوده ام و بیخ انداخته ام که اکنون به شما بگویم جقدر فاصله میان آنها بوده است و آیا شما نوقع دارید که من آلات حرم و تجاوز را هم ضمیمه پرونده می کردهم؟ گفتم که من به دنبال سند آوردن هم نیستم و اینجا محکمه من نیست و اگر هم بسندی به شما ارائه کرده ام برای آن بوده است که سسریعی باشد تا بروید و بگیری کنید و نگذارید که حقی صایع شود و ظلم کردن، رایج گردد.

بدین ترتیب در این جلسه تنها به دادن یک سیند دیگر اکتفا کردم که مربوط بود به خانمی که در خیابان بازداشتت شده و همانجا در داخل مانشین ون به او و دختری دیگر تجاوز شده بود. به آنها گفتم که این خانم بسیار وحشت زده و ترکان است و گفته است که اگر پدرو مادرم از ماجرا باخبر شونند و بی آرو نسوم خودکشتی خواهیم کرد. از حیسانسبب ماجرا آنها را آگاه کردم و گفتم که بر انبهاست تا مراقبت لازم صورت بگیرد و میاد درخصوص این بنهاهد نیز همچون بسندی

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

نامه مهم مهدی کرویجی خطاب به ملت ایران و آفتابگردی: قباوی آقایان لای در مانده است:

برخورد سوده در اختیار دادستان معزول نهراب قرار دادیم و سبب بی بروی بیلت فرد را در خانواده و معینه ایجاد کردند. اسناد کنسی این تجاوز را هم در اختیار هیات قرار دادیم و البته گفتیم که مورد دیگری نیز هست که مربوط به خانم برستانی است که بازداشت شده و عکس های او را من به دلیل حرمت با دقت نگاه نکردم اما همینقدر دیده ام که تمام بدن او در اثر ضرب و شتم سیاه شده بود و او نیز مدعی است که مورد تجاوز قرار گرفته است و اسناد آن را هم جهت تحقیق فردا برپایان می فرستیم. و سپس تاکید کردم که ماجرای سنده آوردن را در همینجا خاتمه می دهم و همین مقدار سند ارائه شده برای بررسی و روشن شدن ماجرا کفایت می کند.

درحالیکه این جلسه نیز به خوبی پایان یافت اما فردای آن روز به یکباره ورق برگشت. دفتر من و دفتر حزب اعتماد ملی پلمب و آقایان بهشتی و الویری و داوری بازداشت شدند. هیات سه نفره نیز به جای پیگیری ماجرا گزارشی منتشر کرده را منتشر کرد. و اکنون که من به گزارش شتاب زده کمیته پیگیری که روز شنبه منتشر شد نگاهی می اندازم یقین پیدا می‌کنم که اعضای این کمیته نیز دستور داشته اند که سروته ماجرا را جمع کنند و آنها نیز چنین شتابزده ماجرا را جمع کرده اند. اما دو نکته در خصوص گزارش آنها:

در این گزارش سخنانی از زبان من روایت شده است که من نگفته ام و درمقابل، در این گزارش هیچ اشاره ای به بعضی مطالب که من از زبان برخی شاهدان گفته بودم و بسیار وقیحانه بود همچون سخنانی که قاعل در هنگام تجاوز بر زبان می آورده، نیز نشده است.

نویسندگان شتابزده این گزارش مدعی شده اند که اینجانب هیچ مدرک و سندی مبنی بر تجاوز و انجام اعمال خلاف عرف در بازداشتگاهها تا پیش از نوشتن نامه ام به رئیس مجمع تشخیص در دست نداشته ام. بالطبع که آقایان از زبان ما سخن می گویند و برای خود می برند و می دوزند. مهدی کرویجی آنگاه نامه به رئیس مجمع تشخیص نوشت که بسیاری چهره های موجه به او مراجعه کرده و برخی بازداشت شدگان نیز به او پناه آورده و از آنچه بر آنها و دیگران گذشته بود خون گریستند. اگرچه این چهره ها شجاعت بسیار به خرج دادند که در سیلاب تهدیدها و فحاشی ها و در میانه ارباب های گسترده حاضر نشدند نزد فرد بی پناهی همچون مهدی کرویجی بیایند و من همینجا شجاعت آنها را می ستایم.

در حالی که در این گزارش به اولین سند کنسی ارائه شده صرفا به اندازه بانزده سطر روزنامه ای و به دومین سند کنسی در حد هفت سطر روزنامه ای و به سومین نیز در حد پنج خط اشاره شده و کوچکترین اشاره ای نیز نشده است به چهارمین سند کنسی که در جلسه دوم ارائه گشت و درحالیکه درباره اولین سند ششماهه یعنی ترانه موسوی نیز فقط چهار خط روزنامه ای در این گزارش آمده است، بیش از دویست سطر روزنامه ای این گزارش که بخش اعظم آن را تشکیل می دهد مربوط به دومین سند ششماهه ما یعنی سعیده پورآقایی است که از قضا خود تشکیل کامل را بر آن وارد کرده بودیم. حال اگر بگوییم که این جناره را کدام مقام دولت جمهوری اسلامی در اختیار خانواده آنها گذاشته است و اجازه دیدن جناره را حتی به نماینده ستاد آقای موسوی نیز نداده بودند آیا ساختگی بودن کل ماجرا جهت انحراف پیگیری ها را به اندام مبادر نمی نمود؟ این ظن آنگاه تقویت می شود که می بینم همین ماجرای منتکوک، ملاک نوشتن کلیت گزارش شتابزده هیات سه نفره نیز قرار گرفته است.

البته باید در همینجا اشاره کنم که چه خوشحالم این کمیته به سراغ سند کنسی چهارم که در اختیار آنها قرار داده بودم نرفتند و حقیقت بابی خود را به همین مقدار محدود کردند و حداقل زندگی یک فرد دیگر و آبروی او را به بازی نگرفتند. جای شکرش باقی است و خدا را شاکرم.

کمیته سه نفره در پایان گزارش شتاب زده خود خطاب به ریاست قوه قضائیه خواستار برخورد عادلانه و قاطع با اینجانب شده است. و بدین ترتیب نتیجه حق جویی قوه قضائیه جویی شد که بر سر مهدی کرویجی فرود آمد. من اما بسیار خوشحالم و از این فرصت استقبال می کنم و آن را هدیه ای الهی می دانم؛ باینکه ما کماکان پیش آید تا بتوانیم به صورت ميسوسو برده از جزئیات این اسناد و اسناد دیگری که موجود است برداریم و بازگو کنیم آنچه را که تا امروز نگفته ام و صدای بانتم برای حق خواهی. خرسندم اگر فرصتی دیگر به وجود آید تا من دامن جمهوری اسلامی را از این فجاج و بسیاری حوادث دیگر که بعد از رحلت امام پیش آمد و بر این مملکت گذشت پاک کنم.

مهدی کرویجی امروز می داند و به یقین فهمیده است که انگشتت بر جای خوبی گذاشته است. آنچه‌انکه از این هیاهوها و شتابزدگی ها برمی آید مشخص است که قباوی آقایان لای در مانده است. توصیه حضرت امیر بود به مالک اشتر که به گونه ای حکومت کن که یک مظلوم حق خود را بدون لکنت زبان از ظالم بگیرد. ما کجا و توصیه های حضرت امیر کجا؟ فرزند مرحوم مطهری می گوید که خانمی به خانه ملت آمده و نزد او شکایت آورده که بر سر او در بازداشتگاه چه گذشته است و بعد از آن، چنان با آن خانواده برخورد کرده اند که آن زن، خود تماس مجدد گرفته و گفته است که ما هیچ شکایتی نداشته ایم و به قول ما لرها "خبر ما از کرگی دم ندانست". این همان گرفتن حق بدون لکنت زبان است که توصیه حضرت امیر به مالک بود! مشخص است که تدبیر امور چه سمت و بسوی به خود گرفته است. هیاهوها و هتاک های آعشینه به تهدید در هفته های گذشته تا آنچه فرونی گرفت که خانواده هایی نیز نزد من آمدند و خواستند که پیگیری ها را ادامه دهیم و از عاقبت خود می ترسیدند و می گفتند که تو به فقط برای خود که برای ما نیز در دسر ایجاد خواهی کرد. البته وقتی دختر یک زندانی را بازداشت می کنند و سپس این دختر عقیقه را نشانه، چشم بسته در بیابان رها می کنند تا آنچه که صدای یک روزنامه مسئول اصولگرا هم در می آید و می نویسد که این دختر را با جادر باره در بهشت زهرا رها کرده اند؛ باید فهمید که تدبیر ملک و عدل در این مملکت به دست چه کسانی افتاده است و باید حق داد به آنها بی که نگران آینده خود هستند.

وفاقت اما به آنچه رسیده است که به جای مجرمان و مباشران و مسببان این مظالم، مهدی کرویجی را می خواهند محاکمه کنند. عاقل از آنکه محکمه واقعی در میان مردم است و باید به میان مردم رفت و دید که آنها چه کنسی را محکوم می کنند و چه کنسی را صدای حق خواهی خود می دانند. خدایا به تو پناه می برم از این فجاجی که جمعی مسبب آن بوده اند و به تنها مایه تنگ جمهوری اسلامی که مایه تنگ ایران شده است و از این آبرویی که از عدالت و قضای اسلامی رفته است.

هیات سه نفره کار خود را پایان داد و خواستار برخورد قضایی با اینجانب شد و من اما فضاوت دریاب خود را به داوری مردم و محکمه الهی ولعی گذاریم و نامه نگاری های خود در این خصوص را در همینجا پایان می دهم. اگرچه این توصیه را نیز با ریاست محترم قوه قضائیه باید در میان بگذارم که مبادا در مسیر قضای قضائی، تحت تاثیر اراده های تجمیلی و بیرونی قرار بگیرند و از مسیر عدالت خارج شوند. چه آنکه ایشان در قبلس با دو رئیس پیشین این قوه از امتیاز ویژه برخوردارند و آن فرزند آی الله العظمی میرزا هاننم آملی و دامادی آیت الله العظمی وحید خراسانی است. امیدوارم که کارنامه قضایی آیت الله لاریجانی به گونه ای نباشد که در پایان دوران ریاست ایشان بر قوه قضا لطمه ای به ساخت مرجعیت وارد شود.

**والله اعلم بالذات الامور**

**مهدی کرویجی**

۲۲/۶/۱۳۸۸